

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث در مورد وقایع و مواردی بود که فقهاء در آن موارد قائل به جریان قرعه شدند که آن موارد عرض شد. فقط مطلبی که باقی می ماند این است که ما می بینیم که در بعضی از موارد، ادله‌ی بر خلاف وجود دارد که در مورد میراث، میراث خنثی همین طور است و بسیاری از فقهاء ادله‌ی حکم به تناصف بین ذکوریت و انوئیت را بر ادله‌ی قرعه حاکم کردند. در اینجا باید عرض شود که قرعه همان طور که موارد جریانش در روایات بیان شده، برای اقریت به عدالت و ابعدیت عن المنازعات و فوران بغضا و به وجود آمدن کینه و عدم تراضی بین [خصماء] است. بناءً علی هذا در آن مواردی که راهی و چاره‌ای نیست برای تعیین و رفع نزاع و تشاء، ما می بینیم این

موارد در همان سیره‌ی عقلاییه هم وجود دارد در آنجا هم قرعه است و این مسأله‌ی القرعة لكل امر مشکل این در اینجا مصداق پیدا می‌کند. در بعضی از موارد می‌بینیم اصلاً راهی به جز قرعه نیست و آن این است که فرض کنید که من باب مثال حکم رفته یا روی ذکوریت یا روی انوئیت و احتیاط هم در آن مورد ممکن نیست. فرض کنید که در یک جا یک خنثایی هست، خنثای مشکل که یا باید حکم بر انوئیتش کنیم یا بر ذکوریتش، خب در اینجا قائل به قرعه می‌شویم.

اما در یک مواردی هست مانند میراث، در آنجا می‌توانیم راهی پیدا کنیم که این راه نزدیک‌تر به عدالت است تا قرعه، مثل حکم به تناصف، تناصف سهم ذکوریت و انوئیت این یک مسأله‌ی اقرب به عدالت است، لذا روایاتی هم در این زمینه آمده. بنابراین ما چاره‌ای نداریم که در این گونه موارد قرعه را حمل بر مورد شخصی کنیم. به جهت اینکه...

سؤال: ...؟

جواب: بله، البته در مورد اماریت قرعه - همان طوری که عرض شد - این اماریت متفرع بر مسأله‌ی جهالت است یعنی اگر یک امر مجهولی باشد و

راهی برای اقریت به عدالت نداشته باشیم آنجا نوبت به قرعه می‌رسد اما نه اینکه در هر قضیه‌ی مشکوکی بدون تمسک به اماره و بینه و حتی موارد علم آور، ما قائل به قرعه شویم این لم یقل به احد و اصلاً جریانش در اینجا نیست.

بناءً علی هذا در صورت تداعی مدعیین بر دار، چنان چه بینه با همدیگر مساوی بودند، در صورت تساوی بینه ما حکم به تنصیف دار می‌کنیم حکم به قرعه در اینجا نمی‌کنیم چون این تنصیف دار، طریق ظاهر و اقرب به عدالت است از این نقطه نظر. و این که حالا این قضیه آیا در واقع هم همین طور است یا نه، آن دیگر یک مطلب دیگر است که مواردش را ما باید ببینیم که آن مورد چیست. یک وقت این مورد موردی است که قابل تنصیف نیست، فرض کنید که یک عبدی است، این عبد قابل تنصیف نیست، بالاخره این عبودیت تعلق به یکی گرفته و بالاخره یکی از این دو مالک باید بر این حکم برانند، در آنجا قائل به قرعه باید بشویم چطور اینکه مواردی آمده. اما به طور کلی ما بیاییم گسترش بدهیم و یک عمومی از این جریان قرعه استفاده کنیم در هر

موردی که در آن مورد سیره‌ی عقلاییه قائل و حاکم به یک طریقی هست، این کار را ما نمی‌توانیم انجام بدهیم چون ما راه اقرب را برای رفع نزاع در اینجا داریم، این راه اقرب حکم به تنصیف است، ما راه را داریم اگر نداشتیم خب حکم به قرعه می‌کنیم.

فلذا در روایت زراره با طیار که زراره اثبات قرعه می‌کند در هر امر مشکلی و اگر احتمال بدهد مدعین کاذب هستند یک سهم دیگری را قرار می‌دهد، در آنجا این مسأله حق است و این مسأله درست است ولی باید به این مطلب توجه کرد که ما این مطلب را بعد از فقدان طریق اصوب و ارجح به عدالت و مصالح پیدا می‌کنیم، اگر یک راهی را پیدا کردیم، دیگر در اینجا نوبت به قرعه نمی‌رسد و باید حکم به همان طریق اصلح باشد.

پس بنابراین در آن مواردی که قطعاً ما می‌دانیم آن مورد برای یکی از این دو تا هست، نمی‌شود داخل در ملک دیگری [باشد] فرض کنید که من باب مثال یک عبدی هست این عبد به واسطه‌ی ارث می‌دانیم به یکی از وراث رسیده، به دو وارث

نمی‌رسد، خب در این موارد ما قطعاً حکم به قرعه می‌کنیم. گرچه در این جا عقلاً قائل به تنصیف هستیم ولی ما در اینجا قائل به قرعه هستیم. اینجا آن موردی است که عرض کردم ما با سیره‌ی عقلاییه می‌توانیم در اینجا اختلاف پیدا کنیم. و در آن مواردی که جمع بین هر دو و اشتراک در ملکیت هر دو میسر است، در آنجا به سیره‌ی عقلاییه عمل می‌کنیم.

بنابراین روایاتی که در اینجا هست به این طریق جمع می‌شود: در هر جا که فی الواقع احتمال مناصف نرود به حسب ظاهر، فرض کنید که یک زن است بین دو نفر شریک است، خب این معنا ندارد که فرض کنید این زن را نصفش کنند به آن شخص بگویند که مال تو، نصف مهریه‌اش را به شریک پرداز! این نمی‌شود. یا فرض کنید که به حسب ظاهر آن مورد موردی نیست که دو نفر بتوانند در آن شریک باشند، زمینی هست دو نفر می‌توانند در این زمین شریک باشند، منزلی هست دو نفر می‌توانند در این منزل شریک باشند، اما یک وقت

یک منزلی هست بر حسب قرائن و شواهد پیداست که این منزل باید برای یک نفر باشد نمی شود برای دو نفر باشد، ملکی هست مال یک نفر باید باشد نمی شود برای دو تا باشد یعنی اگر از اول برای دو تا باشد در آن اختلاف و دعوا هست، نمی تواند برای دو نفر باشد، اینجاست که در تمام این موارد ولو اینکه عقلاً حکم به تنصیف کنند، در اینجا ما حکم به قرعه می کنیم بنا بر این ادله.

و اگر مورد موردی هست که احتمال شرکت در آن مورد می رود، دار است، زمین زراعتی است، مثلاً فرض کنید که روایات در مورد دابه آمده، دابه برای یک نفر است، شرکت معنا ندارد. هر کس یک دابه ای دارد، یک مرکبی دارد، این طور نیست که این دابه یک روز برای این باشد یک روز برای یکی دیگر باشد، یک نفر سوار این دابه می شود و حرکت می کند می رود یا ماشین که ما می دانیم این ماشین برای یک نفر باید باشد نمی شود برای دو نفر باشد. فرض کنید یک اداره است، این اداره بهداری است، یک اداره است اداره ی ارتش است، اداره ی مالیات

است، اصلاً این ادارات و وزارتخانه ها ربطی به همدیگر ندارند، معنا ندارد یک ماشین باشد این دو تا وزارتخانه هر دو پول گذاشتند این ماشین را خریدند! از صبح تا ظهر برای این وزارتخانه کار کند، از ظهر تا شب هم آنجا کار کند، یا یکشنبه برای اینجا، دوشنبه برای آن جای دیگر! عقلاً این احتمال را مستبعد می‌شمارند. گرچه ماشین قابل شرکت هست و قابل برای تنصیف ولی عقلاً این را قابل برای شرکت نمی‌دانند. در این موارد ما حکم به قرعه می‌کنیم.

پس بنابراین ما بین روایات با جریان و مجرای عرفی در اینجا توافق برقرار کردیم الا در آن مواردی که به خصوص، مثل قضیه‌ی خثی، روایات و ادله دال بر تنصیف هستند که خب آن مورد خارج است و ما روایات قرعه را حمل بر مورد شخصی می‌کنیم که نظر امام علیه السلام نسبت به این مورد خصوص قرعه است، حالا به مصالحی که خودش تشخیص می‌دهد و از دید ما غایب هست. اما به حسب ظاهر مطلب از این باب است. البته یک مطلب دیگری هم

در خصوص مورد خنثی هست و آن اینکه اگر این روایات تنصیف ذکوریت و انوئیت در مورد خنثای مشکل نبود باز ما در اینجا حکم به قرعه می کردیم. چرا؟ چون در واقع این خنثی یا زن است یا مرد است دیگر، از این دو تا که خارج نیست. پس احتمال شرکت عقلاً ممتنع است **يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ... ﴿الحجرات، ۱۳﴾** از خنثی که دیگر خلقتان نکردیم. پس بنابراین اگر چنانچه روایات قرعه با روایات تنصیف در مواریث، مساوی بود ما روایات قرعه را ترجیح می دادیم لهده الارجحیت و الا در خصوص این صورت چون روایات مواریث حکومت دارد به واسطه ی کثرتش و فتاوی کثیره ای که بسیاری از بزرگان دادند با توجه به قرعه و متقدمین حتی، ما در اینجا روایات مواریث را می آییم مقدم می کنیم بر روایات قرعه. بناءً علی هذا دیگر در این مسأله جای شک و ایرادی نمی ماند.

فرض کنید روایاتی که در آنها امر شده به اینکه صلاة به جهات اربع بخوانید یا به جهات ثلاث بخوانید، چنانچه ما در این روایات تشکیک کردیم،

اگر اشتباه جهت در جایی برای ما رخ بدهد، ما در آنجا قائل به حکم به قرعه هستیم. یا ثوبینی داریم که این ثوبین به علم اجمالی احدهما نجس هست در اینجا و ما به واسطه‌ی کنار گذاشتن یکی از این دو، از طریق علم اجمالی خارج می‌شویم چون علم اجمالی در وقتی منجز است که تناول هر دو مورد در آنجا تحقق پیدا کند و اگر یکی از آن دو مورد بخواهد تحقق پیدا کند و دیگری نکند لذا علم اجمالی طبعاً تعلق نمی‌گیرد چون یکی از طرفین خارج می‌شود و این موجب انحلال می‌شود، ما در اینجا قائل به قرعه هستیم. در ادله‌ی قرعه شامل این موارد خواهند شد. این بحث بحث قرعه بود و تا اینجا مطلب تمام شد.

یک بحثی مطرح کردند در ذیل بحث قرعه و همه‌ی فقهاء آن را مطرح کردند و آن بحث استخاره است. در استخاره خب موارد متفاوتی ذکر کردند چون استخاره را بعضی‌ها داخل در قرعه گرفتند، بعضی‌ها ادله‌ی قرعه را شامل استخاره گرفتند، روایاتی که در مورد استخاره آمده، استخاره ذات الرقاع که آن شخص می‌گوید اموالم از درجه‌ی اعتبار در یک جا افتاد و یکی گفت برو یمن و برو

مصر و حضرت فرمودند که قرعه بنویسد و یکی را
یمن بنویسد و بگوید بسم الله الرحمن الرحيم اللهم
فاطر السماوات و الارض و کذا و کذا، یکی را مصر
بنویسد، یکی هم نگه دارد که انجام ندهد، به هر
کدام آمد... این یک روایت است. روایاتی که در
باب استخاره است خیلی زیاد است. استخاره با
سبحة، استخاره با رقعہ، کاغذ را مچاله کنند و... که
سید بن طاووس در اقبال خودش، در کتاب ادعیه
خودش ذکر کرده. این استخاره از همین قبیل است
و ائمه علیهم السلام استخاره را مانند قرعه طریق و
اماره برای واقع می‌دانند. و هر کسی خب یک راهی
را انتخاب کرده و طریقی را برگزیده.

آنچه که در مورد استخاره هست اتکال بر خدا و
توکل امر به اوست و واگذاری امر به سوی اوست و
این ملاک برای استخاره هست. و اما استخاره‌ی با
تسبیح یا با فن و گلوله‌های که در آن اسم چیز هست
یا با رقعہ‌ها یا با سهام، تمام این موارد را فقهاء در
کتب ادعیه‌شان آوردند، بعضی‌ها در کتب فقہیشان
هم آوردند، در کتب فتوایشان اینها را آوردند. اینها
با اختلاف در مواردی که دارد، نکته‌ی اصلی در آن
همان اتکای امر به خداست و واگذاری امر به

اوست، این منجز و مصحح و موجه برای استخاره خواهد بود اما نه خصوص ...

آنچه که من از مرحوم آقا در این مورد شنیدم این است که در استخاره، شخص نماز استخاره بخواند چطور اینکه در بعضی از روایات هم آمده و بعد استخیرالله ...

و فرقی که بین استخاره و بین قرعه هست این است که عمل به استخاره منجز و واجب نیست چون استخاره برای امر مجهولی نیست امر مباح است نه یک حکم شرعی یا موضوع مجهولی که برای انسان مشکل است، چون استخاره را در موارد مباحه انجام می دهد لذا می تواند خلافتش را هم انجام بدهد و شرعاً هم منعی نیست. اما چنانچه ما قرعه را واجب بدانیم، در لسان روایات وجوب قرعه استفاده می شود، در مواردی که احتیاط در آنجا لایمکن است عمل به قرعه واجب خواهد بود. این فرق بین قرعه و بین استخاره خواهد بود.

لذا تا اینجا دیگر بحث درباره ی قرعه تمام می شود. فردا بعید می دانم که باشم. فردا احتمال دارد

یک سفر به طهران بروم، انشا الله برای پس فردا. اگر بودم که می‌آیم اگر نه که هیچ. چون والده را بایستی طهران ببرم. اگر نرفتم که هستم اگر نه برای یک جلسه دیگر.

سؤال: [چه مبحثی را می‌خواهید شروع کنید؟]

جواب: هنوز چیزی به ذهنم نیامده. به نظر شما

چه بگوییم؟

تلمیذ: هرچه شما بفرمایید آقا

استاد: قرعه بیاندازید! لکل امر مشکل...

این نکته‌ای که ما جمع کردیم بین قرعه، این نکته نکته‌ی مهمی هست که فقط این لِمَّ قضیه است. بقیه‌ی مطالب هست، در هیچ کجا من ندیدم، در کتب، که در آنجایی که احتمال مشارکت می‌رود در آنجا عدل و اقرب به عدالت تنصیف است، در آنجایی که احتمال مشارکت نمی‌رود و بعید است، در آنجا باید قائل به قرعه شد ولو اینکه سیره‌ی عقلاییه بر تنصیف باشد است.

سؤال: یعنی همان قضیه کاشفیت است

جواب: کاشفیت است در اینجا.

سؤال: تقریباً یک نوع تنقیح مناط از خود روایات است

جواب: بله از خود روایات است.

سؤال: استخاره با تسبیح و قرآن را شما جایز می دانید؟

جواب: اشکالی ندارد. [البته] فهم قرآن خیلی مشکل است لذا مرحوم آقا هم همیشه به ما توصیه می کردند با قرآن استخاره نکنید.

من خودم پیش یکی از آقایان معروف طهران بودم که هم به فضل معروف است و هم به سخنوری معروف است و خطیب خیلی...، الان هم بسیار پیر است، ما با آقا بودیم آنجا در خدمت ایشان که افراد دیگری هم آمده بودند، خیلی شخص سرشناسی است، خیلی [مراجعات] دارد. یکی تلفن زد استخاره می خواست از آن آقا. او دنبال قرآن بود یکدفعه آقا از داخل جیب شان قرآن درآوردند بدهند به او، گفت که نه آقا خودتان استخاره کنید، هر چه آقا اصرار کردند گفت نه خود شما استخاره کنید، آقا استخاره کردند و آیه را فقط برایش خواندند، این آیه

را و او گفت انجام ندهید بهتر است در حالتی که
قشنگ برخلافش بود! با اینکه از معاریف است ها!
اهل فضل است! از منبری های قدیم است که به فضل
و علم و اینها معروف است! یعنی شاید الان منبری
مثل او نداشته باشیم.

تلمیذ: ...؟

استاد: ...بلاغی فوت کرده. الان خب ایشان
نه [هنوز زنده است]، سیدی است، خیلی فضلش و
اینها چیز است. و خب آقا تأدباً نگفتند خوب است
یا بد است، فقط همین آیه را گفتند این است ولی...!
و این خیلی مهم است، خیلی، که انسان چطور از
لابه لای این کلمات تشخیص بدهد.

یا استخاره ای که فرض کنید که این آقای معروفی
که آقا در روح مجرد آوردند که **يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا**
رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ﴿الحج، ۱﴾ این
خیلی عجیب است! چطور می شود رفتن پیش یک
ولی خدا استخاره اش این بیاید؟! **اتَّقُوا رَبَّكُمْ**
بپرهیزید! خب این با یک کلمه **اتَّقُوا** خلاصه دچار
خبط شد و اشتباه کرد. اما **اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ**

شَيْءٌ عَظِيمٌ معنایش این است که اینجا دُم شیر است

به بازی نگیر! این است معنای آیه. **إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ**

شَيْءٌ عَظِيمٌ یعنی تمام ارکان وجود انسان را، این به

هم می‌ریزد، در دم و دستگاه آدم زلزله می‌آورد یعنی

این طرف را می‌کند آن طرف! آن طرف را می‌کند این

طرف! خیالات را به هم می‌ریزد! تمام توهمات را

درب و داغون می‌کند! آن وقت این خب یک

همچنین شخص عالمی و... استفاده‌ی منع می‌کند از

آن، در حالی که خب بالعیان روشن است. خب این

را چه کسی می‌فهمد؟ این را یک شخصی می‌فهمد

که اطلاع بر اسرار دارد، حداقل تا حدودی. لذا ایشان

به ما هیچ وقت توصیه‌ی به استخاره به قرآن

نمی‌کردند. در بعضی موارد خب واقعاً انسان عجیب

چیز هست و خب متوجه می‌شود انسان حتی قرآن

را، در بعضی موارد هم خب مشکل است. ایشان امر

به تسبیح می‌کردند. تسبیح‌شان هم همین طریق

هشت تایی بود که منقول از امام زمان است، سید نقل

می‌کند.

و خودشان هم می‌فرمودند که به طور کلی سالک

نباید استخاره کند. سالک باید توکل بر خدا داشته باشد و انجام بدهد و این منافاتی با استخاره‌ی ایشان ندارد، چون منظور ایشان این است که اگر سالک بیافتد در استخاره، دیگر در هر قضیه‌ای می‌خواهد استخاره کند و این صارف است از توجه به او و از اتکال به او، صارف به جزئیات است ولی اگر خب یک سالکی باشد نه، در عین توکل به خدا و واقعاً استوای طرفین و اینها، برایش قضیه‌ی هیچ حل نمی‌شود الا به این استخاره] در این صورت می‌توانیم بگوییم اشکالی ندارد]، یعنی جمع عملی بین فعل ایشان و کلام ایشان به این است که این منظور حذر از توجه به جزئیت است و انصراف از کلیت سببیت و موثریت است، این منظور است نه اینکه ایشان بخواهند استخاره را رد کنند، نه استخاره صحیح است و درست است.

سؤال: [اختلاف در جوابهای استخاره چه

محملی می‌تواند داشته باشد؟]

جواب: این اختلاف یکی ممکن است که به نیت

خود طرف برگردد.

یکی اینکه در زمینه‌ها تفاوت پیدا می‌کند. الان بد می‌آید فرض کنید که فردا خوب می‌آید، اگر بخواهد امروز اقدام کند بد است، [چون] ظرف تغییر پیدا کرده.

و همین طور بسته به آن عالم تعارض و تصادمات است که مثلاً بد می‌شود. الان فرض کنید که در عالم تعارض و تصادمات در آن امر، چون استخاره معنایش نزول از آن عالم است دیگر، این در اینجا به یک کیفیتی هست که الان اگر بخواهد این جریان در عالم خلق، تحقق پیدا کند مفسده‌ای برایش بار می‌شود. ممکن است بعد نحوه‌ی قضیه برگردد و یک مسائلی انجام بگیرد که همین امر، برایش مصلحت داشته باشد، انسان خبر ندارد یعنی نمی‌داند چه جریاناتی است. فرض کنید که یک زنی را انسان می‌خواهد بگیرد، انسان هم هیچ خبر ندارد، یک شخصی به این زن نظر دارد اگر انسان بخواهد این زن را بگیرد ممکن است خطری برایش پیدا شود اما یک دفعه به جهتی از جهات، نظر آن شخص از او برمی‌گردد بعد از ده روز و این حرفها، طبعاً دیگر

مانع از سر راه برداشته می شود. این یکی از جهات مهم است که انسان در دو مورد مختلف که استخاره می کند اختلاف در اینجا می بیند.

یکی هم اینکه خود نیت شخص در اینجا مورد لحاظ است. شخصی استخاره می کند بد می آید، راضی نمی شود دلش می خواهد خوب باشد، خود رضایت این فرد موجب می شود که در استخاره تأثیر بگذارد و البته آن خوب بودن برای این خیلی بد است و لذا داریم بعد از استخاره دیگر استخاره نباید بکنیم و روی استخاره کردن غلط است، این برای همین است. وقتی که یک چیزی می آید دیگر بنا را بر این بگذار و خیر خدا در این است برای تو، نباستی که انجام بگیرد.

سؤال: یک شخصی برای ازدواج به ما گفت استخاره کن. ما استخاره کردیم خوب آمد. دلش راضی نشد رفت جای دیگر استخاره کرد طبق قرآن آتش جهنم آمد! دخترش را به این نداد. شخص دیگری آمد و این دخترش را به او داد و او را داماد خودش کرد. و الان راضی است.

جواب: چه کسی راضی است؟

سؤال: پدر عروس راضی است.

جواب: خب به این چه مربوط است؟

سؤال: ...؟

جواب: لعل اینکه استخاره هم می کرد و بعد هم

خوب می آمد، خب چه می دانیم؟ آدم از کجا خبر

دارد؟ آدم از یک ساعت دیگر خبر ندارد که چه

می شود.

سؤال: نفس خود شخص استخاره کننده تأثیر

ندارد؟

جواب: چرا اینها همه مؤثر هست.

اللهم صل على محمد و آل محمد